نظری به تاریخ و درس عبرت: فتح قفقاز با کلید تسخیر ایران و هند

امروز علم آزادی مسلمین از اسارت در دوش انور پاشا خالد بن ولید این عهد میباشد.چشم افغانستان و ترکستان و قازان و قریم‏ و مراکش و تونس و الجزایر و زنگبار و مسقط و هند و حتّی برهمنان‏ بنگاله باسلامبول است و اخبار قشون ترک را در گالیسی و دبروجه با کمال مسرّت و هیجان میخوانند.چرا برای آنکه همه میدانند که مقصد او مقصودی بس عالی و پاک و بالاتر از خودپرستی است.منظور او از جانفشانی آزاد کردن ممالک شرق دیگر است از بند.عسکر ترک‏ وقتیکه در گالیسی جهاد میکند حال مسلمین فاس را از نظر میگذراند و بدبختی برادران تاشکندی را بخاطر میآورد.این روح پاک و قصد قربت و خلوص نیّت است که تمام شرق را عاشق این قوم نجیب و دعاخوان‏ پیشرفت بهادران آل عثمان کرده است.خیال این قوم شجاع و غیور که‏ مردانگی جبلّی و صافی شرقی را با فضایل مسلمانی جمع کرده‏اند قیاس‏پذیر با خیالات و مدّعیات روس در آزادی اسلاوی نژادان بالکان نیست که وقتیکه‏ بلغارستان را تصرّف کرد دیگر بیرون نمیرفت و در عوض کمک رومانی باو ایالت‏ بسارابیا را تصرّف ابدی کرد،و قابل مقایسه با انگلیسان شرق یعنی ژاپنیها هم‏ نیست که خاک چین را از روس تخلیه کرده بعد خود تصرّف کنند.اینها اولاد جنگاوران قدیم ترک هستند که همیشه قولشان مانند شمشیرشان راست بوده است.

نطق همایونی سلطانی برای ما ایرانیان همواره یک حرز جان و تکیه‏گاه‏ مقدّسی خواهد بود که همیشه در یاد ما خواهد ماند و بتذکار آن در مجاهدات‏ خود بر ضدّ دشمنان عالم اسلامی پشت‏گرم خواهیم بود.و امید قوی داریم‏ که این جنگ تمام نشود و سلطان غازی شمشیر را در نیام ننماید مگر آنکه‏ مجمع صلح حقّ زندگی ایرانی را نیز با آزادی تمام و استقلال کامل سیاسی‏ و اقتصادی و درستی خاک آن خالی از هر نوع مداخلهء خارجی و آزاد از هر گونه بندی تصدیق و تضمین کند.

خوشبختانه در موقع طبع همین شماره اخبار تلگرافی نطق سردار غازی‏ انور پاشا را در مجلس شورای ملّی عثمانی بما رسایند که فرموده«جنگجویان‏ ایرانی اکنون دستهای قشون منظّمی تشکیل داده‏اند و حال با قشون ما دوش‏ بدوش بر ضدّ دشمن می‏جنگند».اینک یک تشویق و تصدیق دیگری‏ که از زبان وکیل سپهسالار کلّ عثمانی جاری شده و از اشتراک فعلی‏ ایرانی در آزادی وطن قدردانی و حقّشناسی فرموده‏اند و مؤیّد نطق‏ همایونی خود ذات مبارک سپهسالار کلّ است.

نظری بتاریخ و درس عبرت‏ فتح قفقاز یا کلید تسخیر ایران و هند

...که فریاد شاها ز بیداد روس‏ که از مهد ابخاز1بستد عروس‏ ز گنجینهء ما تهی کرد رخت‏ در از درج بربود و دیبا ز تخت‏ همه شهر و کشور بهم بر زدند ده و دوده را آتش اندر زدند (1)ابخاز قسمت ساحلی دریای سیاه از گرجستان شمالی را گویند. ببینی که روس اندرین روز چند بروم و بارمن رساند گزند چو زینگونه بر گنج ره یافتند شتابنده ز آنسان که بشتافتند ستایند کشور گشایند شهر که خامان خلقند و دونان دهر ز روسی نجوید کسی مردمی‏ که جز صورتی نیستشان ز آدمی‏ چو ره یافتند آن حریفان بگنج‏ بسی بومها را رسانند رنج‏ ببیداد کردن برآرند بال‏ ز بازارگانان ستانند مال‏ خلل چون در آن مرزوبوم آورند طمع در خراسان و روم آورند

حکیم نظامی گنجوی

«حتّی المقدور میبایست نزدیک بقسطنطینیه و ممالک هند گردید. هر کس در آنجا سلطنت کند مالک مطلق تمام عالم خواهد بود.بنا بر این مدام نایرهء جنگ را گاهی با ترک گاهی با ایران باید برافروخت. کارخانهای کشتی‏سازی باید روی دریای سیاه تأسیس نمود و کم‏کم این‏ دریا را مسخّر کرد.بهمچنین دریای بالتیک‏1را نباید فراموش نمود که دو نکتهء مهم برای موفّق شدن باین مقصد است.انحطاط ایران را معجّلا باید انجام داد و سرتاسر تا خلیج فارس رفت.راه تجارتی قدیمی‏ مشرق را از شامات بهند اگر ممکن است باید دوباره برقرار نمود و بطرف ممالک هند تاخت زیرا که خزینهء دنیاست.همینکه بآنجا رسیدیم‏ از طلای انگلیس میتوانیم بی‏نیاز باشیم».

«فقرهء نهم وصیّت‏نامهء سیاسی پطر کبیر)

چرا نظامی سر از تربت بر نمیدارد تا ماجرای خونین وطن غمزدهء خود و گذارش قرن حاضر را که 750 سال قبل پیشگوئی کرده ببیند و در ماتم زوال و اسارت آن نوحه سراید؟

نظامی شاعر معروف ایرانی که اصلا از اهل تفرش بود در زمان‏ سلطنت اتابکان آذربایجان در شهر گنجهء قفقاز که امروز روسها یلیزاوتپول‏2 میخوانند اقامت داشت.در آن عهد که موافق قرن ششم هجری بود هنوز جریان طوایف مختلف از مرکز آسیا بشمال و وسط اروپا باز نایستاده‏ بود.در قسمت شمالی روسیّهء حالیّه ملیّت روسی هنوز در حال جنین‏ بوده و استحکام نگرفته و بشکل طوایف وحشی زندگی داشته بقبایل‏ همجوار تاخت‏وتاز میکردند.شیوهء غدّاری آنان را نظامی در آن عهد سنجیده و با نظری اگرچه شاعرانه ولی دقیق دیده و در افسانهء ادبی خود اسکندرنامه روح خصلت آنها را تشریح نموده و مخاطراتی که از آنها ممکن‏ بود بسایر ملل برسد پیش‏بینی کرده و در اشعار فوق با زبانی ساده‏ سروده است.با مقایسهء حال کنونی می‏بینیم که سرمایه‏داران انگلیسی و فرانسوی‏ موافق اوضاع اجتماعی حاضر سرمایهء خود را بروسها می‏سپارند و روسها آن گنج ربوده را صرف اسارت و کشتار اقوام قدیمه و ملل همجوار میکنند.

وضع جغرافیائی و اختلاط نژادهای مختلف در قفقاز

بعد از این مقدّمه توجّهی بوضع جغرافیائی و مخصوصا ذکر اجتماعات‏ نژادهای مختلف قفقاز برای سهولت فهم بعضی نکات این مقاله بنظر ما ضروری است و شناختن آن بما همسایگان خالی از نفع نیست:

(1) Baltique در شمال اروپا بین سوئد و دانمارک و آلمان و فنلاند روسیّه است.

(2)در جنگ اوّل روس با ایران روز تولّد ملکه الیزابت قشون روس قلعهء گنجه را تسخیر نموده و بآن این اسم را دادند.

قفقاز که امروز در تصرّف روس است محدود است از شمال بخود روسیّه و حدود آن شروع میشود از حوالی دریاچهای مانیچ‏1،و از شرق ببحر خزر،و از غرب بدریای سیاه،و در جنوب قسمتی را رود ارس از خطّهء ایران جدا میکند و قسمتی را کوه آرارات با یک خطّ موهومی از ارمنستان عثمانی مجزّا میدارد.قطعهء شمالی قفقاز عبارت است‏ از سرزمینی مسطّح که در بعضی جاها وادی علفزار است و ما ایرانیها آنرا ماورای قفقاز میخوانیم و در حقیقت از خاک اروپا محسوب میشود. قسمت جنوبی آن عبارت است از صحراهای مرتفع و درّه‏های عمیق و در اقلیم آسیا واقع است و ایرانیها بآن قسمت تنها اسم قفقاز میدهند.در میان این دو قسمت از بحر خزر تا دریای سیاه سلسلهء جبال مرتفع قفقاز امتداد یافته و مثل سدّی این دو قسمت را از هم جدا میکند.

اسم قفقاز قدیمی است.بعقیدهء بعضی از مورّخین این اسم مشتقّ از همان کوه«قاف»است که در عهد عتیق بتمام کوههای دور ایران داده‏ میشده و بنابر روایات افسانهای آسیای غربی تمام دور عالم را احاطه میکرده‏ است.و شاید کوه قاف همین سلسلهء قفقاز بوده که متّصل بکوههای‏ دماوند در شمال ایران و هندوکش‏2است.تاریخ و مقدّرات حیات‏ قفقازیها مناسبت مهمّی با وضع طبیعی این کوهها و سلسلهء جبال قفقاز دارد.و مخصوصا در زمان فتح قفقاز بتوسّط روسها این نکته جلب‏ دقّت میکند.

سکنهء قفقاز مرکّبند از نژادهای متنوّعه و ملل مختلفه و سبب آن اینست‏ که در سیر تاریخ عالم قفقاز جادّهء حرکت طوایف آریائی از آسیای مرکزی‏ بشمال و باقصی غرب اروپا و راه تهاجم تراکمه و تاتارها از اقصای شرق‏ تا سواحل دانوب بوده است.

در این عبور و مرور نژادهای مختلف انواع قبایل قفقاز از قدیم‏ الأیّام بعضی بمیل و رغبت و برخی از ناچاری و ضرورت در قلل کوههای‏ مرتفع یا در قعر درّه‏های خوش آب و علف یا در صحرای ماورای قفقاز رحل اقامت انداختند.و طبیعت مثل اینکه سپاس‏گذاری از قدوم آنها کند باغلبی از آنها قلاع طبیعی محکم در صخرهای جبال قفقاز ارزانی داشته‏ و باین سبب همیشه از شرّ دشمنان و تفوّق‏جوئی ملل دیگر و اختلاط نژاد محفوظ مانده بودند.

برای تحقیق نژادهای مختلف قفقاز باید نظری بیک قرن پیش انداخته‏ و وضع اجتماعات نژادی آنرا قبل از دست‏اندازی روس ملاحظه کرد، زمانی که هنوز سر نیزه و توپ روس قبایل آزاد و اصیل آن سرزمین را تارومار و سرگردان و اغلب را از کوههای خوش آب و هوای خود برانده بود.

اغلب قبایل دامنهء شمالی کوههای قفقاز بسبب زندگی کوهستانی از همه کمتر شناخته شده‏اند و اکثر آنها بعد از دستبرد روس ترک وطن‏ کرده‏اند و از چندی باین طرف در درّه‏های قفقاز و در اوبه‏هائی که در دامنه یا در بالای کوهها واقعند بسر میبرند دیگرنه چرکس نه لزگی‏ (1) Manitch

(2) Paropamisus

نه چچن‏1باقی مانده است.امروز اگر محقّقی در خصوص آنها محتاج‏ بکسب اطّلاعات و کسبیّات علمی باشد باید در میان ارمنستان عثمانی و آسیای‏ صغیر و یا در ایران در میان اکراد و مهاجرین رفته اثری از آنها پیدا کند.ولی هیهات!بیداد روس چنان پراگندگی در میان آنها انداخته‏ که بهیچ وجه امیدوار نمیتوان بود که چیزی بتواند بدست بیاورد.

در این قسمت(یعنی در دامنهء شمالی جبال قفقاز)سه گروه عمده‏ سکنی داشتند:

اوّلا در طرف غرب چرکسها.و اینها عبارت بودند از سه طایفهء معیّن:1-آدیگس‏ها2که در بلندیهای کوههائی که در میان دریای‏ سیاه و قلّهء البرز3است مسکن داشتند.2-ابخازها که طول سواحل‏ دریای سیاه جایگاه آنها بود.3-کاباردیها4که در قسمت سهل الوصول‏ در شعب شمالی البرز و قلل کوههائی که متّصل بکوه کازبک‏5است‏ منزل داشتند.

ثانیا در وسط دامنهء شمالی چچن‏ها(یا کیست‏ها).و یکی از قبایل‏ معتبر آنها اینقوش‏6است و اینها در منطقهء که میان رودخانهء ترک‏7 و کوی‏سو8است اقامت دارند.

ثالثا در طرف شرق قبایلی چند هستند که مجموع آنها را لزگی مینامند و آنها در تمام جبال داغستان پراگنده هستند.و قبیلهء مهمّ لزگیها آوارها9 میباشند.

امّا در دامنهء جنوبی سلسلهء جبال قفقاز که بیشتر میدان حوادث بوده‏ بسبب تهاجم و فتوحات ملل مختلف نژاد کارتول‏10که عمدهء سکنهء این‏ قسمت هستند بیشتر بنژادهای دیگر مخلوط شده است و نژاد اصلی اگرچه‏ از میان نرفته ولی مثل دیگران هم دست نخورده نمانده است.شعب‏ مختلفهء عنصر کارتول از قرار ذیل است:

اوّل گرجیها که در اراضی واقعه مابین قلّهء قفقاز و رودخانهء کر سکنی‏ دارند.دوّم قبایل ایمر11که در شرق گرجستان سکنی دارند و آنها را گرجی قدیم نیز گویند.سوّم مینگرلی‏ها12که در قسمت سفلای‏ رودخانهء ریون‏13معیشت میکنند.چهارم غوریها14که صحرای مرتفع‏ آجارا15منزلگاه آنهاست.پنجم لازها16که در طول سواحل‏ دریای سیاه از طربزون تا پوتی منتشراند.

غیر از این قبایل دامنهء شمالی و جنوبی طوایفی دیگر از جنس کارتول‏ در درّه‏هائی که مابین قلل مرتفعهء قفقاز واقع است زیست میکنند و هرگز در تحت تصرّف و اطاعت قومی نیامده‏اند.عمدهء اینها سووان‏17هستند و قبایل اینها مثل یک جمهوری کوچکی اداره میشوند و هنوز هم حکومت‏ روس در میان آنها درست نفوذ نکرده است.

(1) Tehetchens

(2) Adighe?s

(3)البرز نام بلندترین قلل جبال غربی قفقاز است و این غیر البرز ایران است، اشتباه نشود.

(4) Karbadiens

(5) Kasbek

(6) Ingouches

(7) Te?rek

(8) Koi?-Sou

(9) Avares

(10) Kartveliens

(11) Ime?res

(12) Mingre?liens

(13) Rion

(14) Gonriens

(15) Adjara

(16) Lazes

(17) Svanesâþ Sonvanes

بالأخره در دامنهء جنوبی کوه باربالو1نزدیک سرچشمهء بهر آراگوا2سه قبیلهء مهمّ هستند و از حیث عادات و رسومشان خیلی عجیب‏ میباشند.آنها را پشاو3و توش‏4و خوزور5مینامند.

در غرب دربند هم یک جنس علیحده‏ایست که کوبیچی‏6نام دارند و اینها غالبا صنعتگر و عمده آهنگری و فلزّکاری میکنند.

یکی از قبایل منفرد که در میان این قبایل مختلف الأصل زندگی میکند اوست‏ها(آستین)7هستند که در اروپا تحقیق علمی اصل زبان و جنسیّت‏ آنها در نزد دانشمندانی که تتبّع در السنهء مختلف میکنند.اهمیّت زیادی دارد. و از ملاحظهء زبان مخصوص و خطوط بشره و قیافهء آنها نسبت اصل آنها را بنژاد ایرانی میدهند.و آنها در حوالی قلّهء کازبک که همیشه از برف و یخ‏ پوشیده است مسکن دارند.

در شمال و جنوب سلسلهء جبال قفقاز عدّهء تاتار قدری پراگنده‏ در همه جا پیدا میشود که ترکی حرف میزنند و اینها قدری از بقایای دولت‏ خزر که سابق در جنوب روسیّه بود و در تاریخ شهرتی دارد میباشند و قدری هم از ترکان سلجوقی و از بقایای مغول دشت قپچاق و غیرهم‏ و اغلب در حوالی رودخانهای ترک و کر و ارس پراگنده هستند و گروه‏ عمدهء آنها نوغای‏8و کومیک‏9میباشند.

ایرانی نژادان را که در قفقاز از عهد قدیم سکنی دارند تاجیک‏ (و امروزه تات)مینامند و در حوالی لنکران و باکو و در حدود داغستان‏ جنوبی اقامت دارند.

در تمام مراکز عمدهء گرجستان و ولایات ایروان و قارص و قراباغ‏ و گنجه یک عدّهء بزرگ از ارامنه هستند و آنها اغلب در تفلیس و حوالی‏ آن و در اراضی واقعه مابین رود ارس و کر مسکن دارند.ارامنه نسبت‏ باهالی قفقاز زیرکتر و بیشتر صاحب صنعت هستند.

آنچه باقی ماندهء اکراد بوده بمرور بعثمانی مهاجرت کرده‏اند و عدّهء مهمّی‏ هنوز در ایالت ایروان هستند.

از اروپائیها خیلی مختصر در همه جا پراکنده هستند مخصوصا آلمانیها که با هیچیک از این اقوام مخلوط نمی‏شوند.

امروز در میان این اجتماع رنگارنگ نژادهای مختلف که از قرون‏ قدیمه در این سرزمین زیسته‏اند و عدّهء مجموع آنها به 000‘250‘9 میرسد تخمینا 000‘250 نفر روسی حکم و فرمانروائی میکنند غیر از کرورها که لا ینقطع روسها از وادیهای بیحاصل روسیّه کوچانیده‏ و در جای قفقازیها می‏نشانند تا روزی که بجز یادداشت تاریخ نام و نشانی‏ از آنها نماند و در روی خرابهای حیات ملّیت آنها و مساجد و معابد آنها کلیساهای روس بنا شده و در روی خاک استخوان اجداد آنها موژیک‏ روس زراعت کند.

(1) Barbalo

(2) Aragva

(3) Pehaves

(4) Touches

(5) Khevaours

(6) Koubitchi

(7) Ossettes

(8) Nagai?s

(9) Koumiks

نظر تاریخی در قفقاز

از مطلب دور نرویم.جستجوی مبدأ تاریخ و حکایات ازمنهء قبل‏ از تاریخی ما را از مقصد دور میسازد.همین قدر آنچه لازم است دانست‏ اینست که بعقیدهء یونانیها آرگنوتها1(از پهلوانان تاریخی یونانیان)ابتدا در ساحل دریای سیاه در کولشید2از کشتی پیاده شدند و رفته رفته‏ مهاجرین یونانی آن مواضع را در جزو مستملکات یونان درآورده و آنجا اقامت کردند.

در زمان عظمت مملکت روم تقریبا یک قرن قبل از میلاد مسیح‏ عساکر دو سردار معروف سیلا3و پومپه‏4بشاهان ارمنستان و گرجستان‏ که متّحدین شاهنشاهان عظیم القدر کشور ایران بودند حمله کردند. و تاریخ اصلی قفقاز از آن زمان از تاریکیهای تاریخ بروشنائی درآمده است.

در افسانهای قفقاز جنوبی داستانها دیده میشود که ذکر میکند از مملکتی که در دامنهء آرارات و قلّهء قفقاز واقع بوده و از قراین مفهوم‏ میشود که این سرزمینها میان دو ملّت قدیم منقسم بوده است که برحسب‏ حوادث زمان گاهی باهم متّفق و گاهی با یکدیگر در ستیز بوده‏اند. مخاطرات خارجی برای آنها همیشه بیک درجه پدیدار میشد و نابودی آنها هم از صفحهء تاریخ در یک زمان بوقوع رسید.این دو دولت عبارت‏ بوده از گرجستان و ارمنستان.اینجا بحکایت ارمن که خارج از منظور ماست نمی‏پردازیم.و دربارهء گرجستان نیز چون سابقا مقالهء مفصّلی نوشته‏ ایم(رجوع کنید بشمارهء 5-6 کاوه)در این مقاله هر قدر که روابط آن‏ با سایر قبایل قفقاز ناچار کند اشارهء خواهیم کرد.

مختصر در عهد قدیم چون دامنهء جنوبی یا آسیائی جبال قفقاز بتمام‏ حملات اقوام مختلفه باز بود همیشه باین سبب آن سرزمین میدان تهاجم‏ ملل سایره بوده و حوادث این قسمت قفقاز داخل جریان عمومی عالم‏ انسانیّت گردید.چندی سلاطین جلیل القدر ایران در آنجا سلطنت کردند. بعد دسته‏های لشکر اسکندر مقدونی بآنجا تاختند.ساسانیان ایران اغلب‏ نقاط شرقی آنرا مدّتی در جزو شاهنشاهی خود درآوردند.سپس‏ امپراطوری‏های قسطنطینیّه بقصد تصرّف آنجا برآمدند.

ظهور اسلام فتوحات خود را تا قفقاز پیش برد.در سال 41 هجری‏ ربیعة الباهلی با چهل هزار کس مأمور قفقاز شد تا اهالی آنجا را باسلام‏ دعوت کند ولی قوای مجتمعهء خزر و اهالی کولشید قشون او را شکست‏ داده پراکنده نمودند.این حادثه سبب تهیّج غیرت مسلمانی که در ابتدای اسلام حدّتی غیر از حال امروزه داشت گردیده و همینکه ولید بن‏ عبد الملک بن مروان در سنهء 64 هجری بخلافت رسید برادر خود مسلمة بن عبد الملک را با سی هزار نفر مرد کارآزموده بتسخیر قفقاز گسیل‏ داشت.مسلمه دربند و شیروان و قسمت عمدهء داغستان را پی‏درپی تسخیر کرده داخل گرجستان شد و حوالی تفلیس را تصرّف نمود.در زمان‏ خلافت جانشینهای ولید قبایل آلان و خزرهای کوهستانی اعراب را از دربند بیرون کرده و تا ارمنستان راندند.ولی مجدّدا در سنهء 104 هجری‏ جرّاح بن عبد اللّه الحکمی ولایات مزبور را پس گرفت و مخالفین را بشمال‏ قفقاز راند.این جنگ در سنهء 114 ختم شد.یک سال بعد مسلمة بن عبد الملک داخل داغستان گشته اهالی آنجا را بقبول اسلام مجبور نمود. اعراب مثل شاهان ایران مهاجرین زیاد بقفقاز فرستادند تا در آنجا اقامت‏ کنند و این فقره بیشتر سبب نشر و تقویت اسلام در آن سرزمین گردید.

وقتی که تراکمهء سلجوقی ایران را مسخّر کردند تمام ممالکی که از کاشغر تا شامات بود در تصرّف ایشان درآمد و ملوک گرج خود را باجگذار آنها شمردند.فتوحات سلطان جلال الدّین منکبرنی آخرین خوارزمشاهیان‏ در قفقاز و تسخیر گرجستان بدست او از وقایع مهمّ تاریخ آن سرزمین‏ است.پس از او مدّتی طویل قفقاز در تحت تسلّط مغول«دشت قپچاق» یعنی اعقاب باتو بن توشی بن چنگیز خان درآمد.استیلای امیر تیمور جنوب‏ قفقاز را ویرانه ساخت و بعد از افول او قفقاز صورت ملوک الطّوایفی‏ گرفته از آن زمان ببعد معرض رقابت دو دولت ایران و عثمانی گردید.

در عهد سلاطین صفویّه اغلب ملوک و خوانین قفقاز در تحت حمایت‏ و باجگذاری آنها شمرده میشدند و در انحطاط صفویّه دوباره قفقاز میدان‏ طمع عثمانی گردید.

وقتی که در دامنهء جنوبی قفقاز این حوادث بظهور میرسید در ماورای‏ جبال قفقاز در دامنهء شمالی آن از آنطرف دشت مزدوک‏1و استاوروپول‏2 یک دولتی در حال جنین بود و رفته رفته بصورت قومی درآمده تشکیل‏ ملیّت میداد و از مهد غفلت سر برداشته قدم بدایرهء دول می‏نهاد و میبایست‏ روزی مالک و سرور این ملل گردد.این دولت دولت روس بود. ملوک الطّوایفی قفقاز و ممالک واقعه در شمال قفقاز و بحر خزر و دریای‏ سیاه که عبارت بود از امارات مختلف قلیل الدّوام که اعقاب چنگیز خان‏ تشکیل داده بودند از قبیل دولت قازان و دولت حاجی ترخان(هشتر خان)و غیرهما بیشتر سبب استحکام و پیشرفت برقراری دولت روس‏ گردید.روسها غالبا با دول مذکوره در زد و خورد بودند.ولی از این گذشته روسها تا قرن دهم هجری با سکنهء شمال قفقاز مثل لزگیها و آوارها که مطیع ایران و چرکسها و ابخازها که مطیع عثمانی بودند و با سایر متوطّنین‏ قفقاز نادرا معامله و آمیزشی داشتند.

در چهار قرن قبل ایران در ظهور دولت صفویه موقع مهمّی نسبت‏ بوقایع تاریخی قفقاز دارا بود.گرجستان را شاه اسمعیل صفوی در 929 هجری فتح کرد.بعدها عثمانیها آنجا را مدّتی تصرّف کردند.ولی در زمان‏ کوکبهء جلال و قدرت شاهنشاه با اقتدار ایران شاه عبّاس کبیر حملهء عثمانی‏ در سال 1027 هجری منجرّ بشکست خود عثمانیها گردید و ایرانیان ایالات‏ آذربایجان و گرجستان و سایر بلاد قفقاز حتّی کردستان تا بغداد را از عثمانیان‏ باز پس گرفتند و جنگیان قزلباش فاتح گردیدند.

زمزمهء ارتباط روس با بعضی از ولایات قفقاز در اواسط قرن دهم‏ هجری شروع شد.خوانین قرم اغلب متعرّض قبایل چرکس میشدند. (1) Mozdok

(2) Stawropol

در سنهء 963 هجری عدّهء از اینها از خوف خوانین قرم با روس هم‏ عهد شده خود را در تحت حمایت او گذاردند.بعد در سنهء 998 گرجیها با روس ارتباط سرّی پیدا کرده پای مداخلات آنها را در قفقاز باز نمودند و نتایج این مقدّمه را سابقا در مقالهء گرجستان مشروحا ذکر نموده‏ایم.در اواسط قرن یازدهم هجری شاه ایمره‏سی خود را در تحت حمایت روس‏ درآورد.این اقدامات موجب خشم و کدورت دربار ایران و عثمانی شده‏ جنگهای خانگی و تمرّد بعضی از شاهزادگان قفقاز را مساعد گردید.و باین‏ وسیله میدان کار برای روس باز شد.

در اواخر عهد صفویّه که آخرین پادشاه آن سلسله ایّام خود را در غفلت و عشرت میگذرانید و بزرگان مملکت نیز بمصداق النّاس علی دین‏ ملوکهم تیشه بارکان مملکت میزدند و همسایگان غرب و شرق چشم طمع‏ بکشور ایران دوخته بودند در شمال کشور ایران استحکام ملیّت و قومیّت‏ روس انجام مییافت و از میان قومی که بزرگان آن تا آنوقت غافل و خردان‏ جاهل بودند ظهور ناگهانی اعجوبهء تاریخ یعنی پطر کبیر همهمهء در جهان‏ پدیدار نمود و بروزی دو قومی وحشی را بجرگهء تمدّن داخل و همدوش‏ دول معتبرهء اروپا ساخت.اقتدار او در شرق و غرب طرف توجّه‏ گردید و راه جهانگیری را بملّت روس نشان داد و قدم اوّل را خود برداشت‏ و نیش زهرآگین روس از آن تاریخ بر مذاق ایرانیها رسید.

وصیّت‏نامهء سیاسی پطر کبیر در پیش مقدّمهء مقالهء حاضره مسطور است‏1و خطّ سیری که کشیده نقطه بنقطه تعاقب میشود ممکن نیست که انسان‏ تعجّب نکند که از دویست سال باین طرف بغیر از دورهء نادری کسی‏ بخیال پیش‏بندی مخاطرهء آن برنیامده بلکه مدبّرین امور ایران تا درجهء آلت پیشرفت آن مقصود گشته‏اند و مخصوصا از دورهء ناصری باینطرف که‏ نتایج شامت اثر آنرا ما ایرانیان امروز متحمّل میگردیم.

تیزهوشی پطر کبیر باو بفوریّت نمود که تصرّف قفقاز تا چه حدّی‏ بسعادت و بزرگی روس کمک خواهد کرد.درحالی‏که فکر ثاقب خود را برای تقرّب بمرکز تمدّن اروپا و ممالک غربی آن استعمال میکرد تدبیر سیاسی‏ و قوّهء کشورستانی خود را بطرف آسیا و کلید تسخیر آن یعنی قفقاز معطوف‏ میداشت چه تصرّف آن راه تسخیر آسیای صغیر و آسیای مرکزی یعنی‏ ایران تا خلیج فارس و ممالک زرخیز هندوستان را آسان مینمود.

گفتیم پطر کبیر روسیّه را از آنی بآنی داخل دایرهء تمدّن نمود.اوّل‏ وسیلهء تکامل و ترقّی قومی مسئلهء اقتصادی و مکنت آن قوم است.پطر کبیر میخواست تجارت روسیّه با سایر تشکیلات جدیده قدم بقدم ترقّی‏ کند.در قرن یازدهم هجری ممالک غربی و مرکزی اروپا تجارت‏ متوسّطی از راه دریا با هند داشتند.پطر میخواست یک راه تجارتی‏ مستقیمی با هندوستان برای مملکت خود باز کند.و چون خطّ مستقیم این‏ راه منحصر بعبور از ایران بود در سنهء 1129 هجری پطر کبیر بآرزوی‏ تجارت مستقیم با هند با ایران یک عهدنامهء تجارتی بست.

(1)با وجود شکّی که در صحّت اسناد این وصیّت‏نامه است مضمون آن عین‏ سیاست مستمرّهء روس است-حوادث زمان نیز خیالات او را تقویت میکرد.ایران در آن زمان‏ معرض جنگ خانگی و آتش فتنهء افاغنه شعله‏ور بود.در خود قفقاز هم‏ کشمکش داخلی خوانین و شاهزادگان گرجی و سایر قبایل قفقاز امیدواریهای زیاد باو میداد.پطر کبیر در نظر گرفته بود که قناعت‏ باین عهدنامه نکرده بلکه از حال هرج‏ومرج ایران بیشتر استفاده نماید. در این بین یک حادثهء که بخودی خود بی‏معنی بود بمیانه آمد و او را کمک نمود.داود بیک یکی از شاهزادگان لزگی غفلة بر شیروان هجوم‏ آورد و شهر قوبا و شماخی را تصرّف کرد و تجّار آنجا را صدمهء زیاد زد و در ضمن سیصد نفر روسی تاجر و غیره را کشت و قریب چهار ملیون منات‏ بروسها خسارت وارد آورد.پطر کبیر بدربار ایران اعتراض کرد و این در موقعی بود که اصفهان پایتخت ایرانرا افغانها محاصره کرده بودند. شاه سلطان حسین صفوی خواست از این تصادف بهرهء ببرد لذا برای‏ استخلاص خود از تسار روسیّه استمداد خواست.ولی پطر کبیر پیرو خیالات خود بود و بهانهء تاریخی آل رومانوف را دست‏آویز نموده یعنی‏ در ظاهر بعنوان حفظ حقوق و حمایت رعایای خود و در حقیقت برای‏ توسیع کشور و فتح اراضی جدیده با سی هزار نفر بداغستان یورش برده‏ در بند را تصرّف نمود.شاه طهماسب که از محاصرهء اصفهان فرار کرده‏ بود و برای بدست آوردن تخت بباد رفتهء پدر کوششها می‏نمود از پطر کبیر خواهش کرد که او را در جلوس و رجعت بتخت مساعدت نماید.پطر با صد هزار نفر داخل ایالات شمالی ایران شد.سال بعد پطر کبیر با سفیر شاه ایران عهدنامهء بست که بمقتضای آن دولت ایران ایالات داغستان‏ و شیروان و باکو و گیلان و مازندران و استراباد را بروس واگذار میکرد. پطر کبیر بعد از این دستبرد که بی‏زدوخورد نصیب او گشته بود موضوع طمعش را که حرکت بهند بود موقّتا کنار گذارده بمملکت خود باز گشت.

با ظهور نادرشاه کبیر انقلاب غربی در ایران بروز کرد.در زوال خاندان صفویّه با طمع روس و عثمانی در ایران بجز اضمحلال‏ و تجزیهء آن مملکت صورتی دیگر بنظر نمیآمد و در همه جا آثار انحلال‏ پدیدار بود.ولی خوشبختانه ستارهء عظمت و قدرت ایران از تلألؤ نیفتاده‏ بود!نادرشاه افشار بعد از آنکه فتنهء افاغنه را در 1142 هجری فرو نشانید و قدرت و کفایت خود را در اصلاح امور کشوری و قلمع و قمع‏ اشرار خارجی و داخلی بعالم ثابت نمود بخیال استرداد ایالات مغصوبهء شمال‏ ایران افتاد.برای انجام این مقصد بدون زدوخورد سابقا ایلچی بروسیّه‏ فرستاده بود امّا بجهت گرفتاریهای او در سایر نواحی ایران دولت روس‏ بخواهش او جز طفره و تعلّل تا آنوقت جوابی نداده بود.تا آنکه‏ بالأخره در حدود سال 1144 نادرشاه بروسیّه یک اتمام حجّت فرستاد. روس از قدرت و سطوت او مسبوق بود و از هیبت او مرعوب بدون‏ هیچگونه شرطی از خاک ایران بیرون رفت و ایالات شمالی ایران را تخلیه‏ نموده مجدّدا بایران واگذار کرد.در سال 1147 هجری نادرشاه بعد از اطفاء نایرهء فتنهء شیراز بشیروان آمد و آنجا را با داغستان مسخّر کرد و در صلح‏نامهء سیاسی و تجارتی که با روس بست دربند و باکو را باو واگذار کرد.متعاقب این امر قلاع گنجه و تفلیس را بعلاوهء ایروان و قارص‏ که از آن ایران بود از عثمانی باز گرفته و بشاهنشاهی ایران ملحق کرد. بدینگونه نه تنها قسمت عمدهء قفقاز بایران بازگشت بلکه تصفیهء ممالک‏ ایران سبب دورنشینی روس و دول همجوار گردید و ستارهء قدرت‏ و بزرگی کشور دارا را نادرشاه افشار دوباره درخشانید.ولی افسوس‏ که خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود.

پطر کبیر در 1138 و نادرشاه در 1160 بفاصلهء بیست سال در گذشتند.در صورتیکه جانشینهای پطر نقطه بنقطه خطّ سیاست او را تعقیب میکردند و در کاشتن تخم افساد در میان رؤسای قبایل مختلف‏ قفقاز آنی غفلت نمی‏ورزیدند و برای تسلّط بانها احساسات مذهبی مسلمان‏ و مسیحی را تحریک و حسّ قصاص و خونریزی را تشجیع می‏نمودند.در باریان عثمانی و ایران خیالی بجز اسیر کردن یا بدست آوردن دوشیزگان‏ خوشگل و غلام بچگان ظریف از قفقاز برای حرمسرای سلطان یا شاه‏ فکری دیگر نداشتند.

تعصّب مذهبی گرجیها و سایر اقوام مسیحی از طرفی و طوایف مسلمان‏ شیعه و سنّی از طرف دیگر سبب خونریزیها و برادرکشیها بود.باین‏ واسطه اغلب مسیحیان قفقاز برای امنیّت و راحتی خود تصوّر میکردند که اگر اسم حمایت روس را بخود ببندند از هر حیث آسوده و فارغ البال‏ خواهند بود.

کاترین‏1دوّم از اوّل جلوس تدابیر و نقشهء سلف معروف خود پطر کبیر را پیش گرفت.سیاست روس پول و رشوه و سرنیزه و تزویر و حیله را معا برای پیشرفت مقاصد خود استعمال میکرد.دولت روس‏ دو حکمران ایمّره‏سی و گرجستان یعنی سلیمان اوّل و هراکلیوس‏2دوّم را با هم آشتی داده و متّحد نمود و تحریک کرد که هر دو علنا بایران و عثمانی‏ یاغی شوند و سی هزار نفر قشون هم بکمک آنها فرستاد.این قوّه‏ کوتاییس را تصرّف کرد ولی در مقابل قلعهء پوتی مغلوب شده مجبور بعقب‏نشینی گردید.

در سال 1197 هجر در عهد کاترین دوّم دولت روس قرم و ایالات‏ دست راست کوبان و دریای آزوف را تصرّف کرد و بدین طریق حدود مملکت را تا دامنهء شمالی قفقاز امتداد داد.

در این دامنهء قفقاز یعنی در طرف جنوب هراکلیوس باطمینان روس‏ بجانشینهای بی‏جربزه و ضعیف کریم خان زند اطاعت نمی‏خواست بکند و در 22 شعبان 1197 در تحت حمایت روس درآمد و چندی نگذشت که‏ ببهانهء حمایت او روسها قشون وارد گرجستان کردند.در این موقع‏ باز در ایران زمان تغییر خاندان سلطنتی بود.این شعبدهء روس را با وجود اهمیّتش کسی تعاقب نکرد.ولی همینکه آقا محمّد خان قاجار بایران مسلّط شد و دوباره شورش داخلی ایران را آرام نمود تنبیه شاهزادهء گرجی را از مهامّ مقاصد شمرده درصدد قصاص برآمد و در سنهء 1210 بگرجستان حمله کرد.ابتدا قره‏باغ را گرفته سپس بتفلیس دار الحکومه گرجستان‏ یورش برد.هراکلیوس از ملکهء روس مدد خواست.ملکه بژنرال والرین‏ زوبوف‏1(که در ایران معروف بقزل ایاغ است چه یک پای او از طلا بوده)فرمان داد تا بممالک ایران حمله کند.در این اثنا آقا محمّد خان کشته شد و کاترین دوّم هم درگذشت.بواسطهء عوایق سیاست‏ داخلی روسیّه پول اوّل‏2جانشین کاترین مجبور شد که قشون خود را از گرجستان بازپس کشد و مخالفت ایران و روس بدین طریق موقّتا باختتام رسید.

بالأخره در 1214 نیرنگهای روس وجود طایفهء مسلمانان لزگی‏ و دولت عثمانی و ایران را در نظر گرگین خان پسر هراکلیوس آخرین والی‏ گرجستان مخاطرهء بزرگی قلم داده او هم باعتماد قول روس ظاهرا ولی‏ بسبب فشار و تهدید روس باطنا مستأصل شده مملکت خود را در عوض‏ مستمرّی و منصب در قشون روسیّه در حقّ خود و اقرباء خود بروس‏ تسلیم نمود.بواسطهء یک فرمان امپراطوری در 1216 گرجستان ملحق‏ بروسیّه گردید.

بعد از ختم عمل گرجستان در پطرزبورغ تصرّف آن سرزمین را بدون تمام قفقاز تقریبا بیهوده می‏شمردند لهذا درصدد توسیع حلقهء کار درآمدند.ابتدا با عثمانی درآویختند و در 1227 با آندولت اعلان جنگ‏ کردند.در خاتمهء جنگ بجز آناپا3و پوتی که برای عثمانی باقی ماند سایر قلاع و متصرّفات عثمانی در غرب قفقاز بچنگ روس درآمد.در فراغت‏ از این امر بدون درنگ بایران پرداختند و در 1228 بمستملکات ایران‏ در ماورای رود ارس حمله کردند.

جنگ ایران با روس در خاطر هر ایرانی با خنجر آهنین ثبت است. انگلیس در آن روزها هنوز رقیبی توانا مثل آلمان در اروپا در مقابل‏ خود نداشت و دشمن صلبی خود روس را میپنداشت و استقلال و قوّت‏ ایران را سیاسیّون انگلیس برخلاف عقیدهء امروزی لردگری محتاج بودند و برای خاتمهء جنگ میانجیگری نموده صلح گلستان بمیان آمد.بواسطهء این سند سیاسی که خاری بس جانخراش بر تن ایران بدبخت گردید دولت‏ ایران داغستان،قوبا،شیروان،شماخی،باکو،سالیبان،طوالش،قره‏باغ، شوشه،گنجه،گرجستان با پایتخت آن تفلیس را بروس واگذار کرد. علاوه بر این رتبهء شاهنشاهی و سرپرستی که پادشاهان ایران از عهد شاه‏ عبّاس کبیر و نادرشاه کبیر و قبل از آن در ایمره‏سی،غوری‏4،مینگرلی‏5 (در ساحل بحر سیاه)،ابخاز،شوراگلی‏6،کاختی‏7و غیره و غیره‏ داشتند از ایران مسلوب گردید.این اهانت تاریخی اگرچه ایرانیان را مختصری متوحّش ساخت ولی در همان وقت که در روسیّه رویّهء ترقّی و تجدّد و نقشهء برتری و تفوّق را که پطر کبیر کشیده بود پیروی میکردند در ایران کسی پروای جهانستانیهای نادرشاه افشار را نداشت و فتوحات‏ او را پشت سر هم از دست داده بودند.انحطاط تمدّن قدیم ایرانی‏ و کهنه‏پرستی و بی‏ارزشی آن را در مقابل تکامل و پیشرفت تمدّن عهد جدید اروپائیان در ایران کسی حسّ نمیکرد و کسی در فکر چاره و اصلاح آن‏ برنیامد.این شد که حملهء عباس میرزا ولیعهد ایران در جنگ ثانوی با روس در 1240 هجری با اصول منسوخ شده بی‏نتیجه ماند و با وجود تفوّق ابتدائی ایرانیان بعد از سه سال زدوخورد قشون روس تا قریب‏ بحدود خمسه رسید و آخر الأمر بصلح‏نامهء معروف ترکمن‏چای منجرّ گردید(1243 هجری).بواسطهء این صلح‏نامهء ننگین بعلاوهء شروط ریشه‏برانداز چند دولت ایران ایروان و نخچوان و باقی اراضی ماورای‏ رود ارس را که امروز سر حدّ موهومی ایران و روسیّه است بهمسایهء شمالی‏ واگذار کرد.

مقارن این اوضاع از 1215 الی 1245 نفوذ روس در قفقاز تغییرات مهمّی در وضع عمومی آن داد.همینکه روس دست رقیبان‏ ذیحقوق یعنی ایران و عثمانی را از هرگونه نفوذی کوتاه نمود و خود را فرمانفرمای کلّ قفقاز دید تمام همّ خود را مصروف بانقیاد بومیان نمود. اغلبی از طوایف قفقاز مخصوصا شاهزادگان و رؤسای آنها از قبایل مسیحی‏ و بعضی از قبایل مسلمان بواسطهء دنائت طبع بسهولت در مقابل‏ تطمیع و تهدید روس سربندگی فرود آوردند.ابتدا بنوید و جیره و منصب‏ شاهزادگان و خوانین آنها در قشون روس خدمت پذیرفتند تا اینکه قدرت‏ خانه خراب کن روس تا هر دهکدهء رسید و زنجیر بندگی بگردن فرد فرد آنها نهاد.

وضع قفقاز در سی سال اوّل استیلای روس و قبل از مقاومت لزگیها و چچن‏ها بدین منوال بود:

سر قصّهء گرجستان برنمیگردیم.

در منگرلی یک شاهزادهء پرنس دادیان نام مدّتی حکومتی بظاهر مستقلّ‏ نمود و در قشون روس رتبهء ژنرالی باو داده بودند و قشون روس که در ولایت او ساخلو میکرد اسما در تحت فرمان او بود.

غوری را یک شاهزادهء بومی اداره میکرد ولی در قلعهء آن سربازان‏ روس اقامت داشتند.

در طوالش یک نفر از خوانین که ننگ حمایت روس را بدوش‏ میکشید حکومت میکرد ولی در اغلب نقاط ولایت حتّی در قلعهء لنکران که‏ مقرّ خان بود سالدات روس اقامت داشت.

اغلب خان‏نشینهای بوتا1و چاری‏2و بلاد آوارها و کرمیکها و خان‏نشین تارخی‏3و کایداک‏4و محال قبه شاه‏5سالیانه باجی داده و عدّهء از قشون روس را پذیرفته متحمّل مخارج آنها می‏شدند.

واضح است که این وضع را استقلال داخلی نمیتوان شمرد و جملهء این‏ قبایل رفته رفته در تحت حکومت مستقیم و ادارهء صرف روس درآمدند. ایمره‏سی مثل گرجستان گردید و شاهزادهء آن سلیمان خود را تقریبا بروسها فروخت.در اکثر نقاط آنهائیکه یارای مقاومت نداشتند خوانین ایشان یا تلف شدند یا ترک وطن کرده بایران مهاجرت نمودند.جواد خان والی‏ شورا گل که سابق جزو حکومت ایران بود در محاصرهء گنجه در سنهء 1219 با جوانمردی شهید شد.خان شیروان و قره‏باغ آخر الأمر در 1237 بایران فراری شد.بالأخره عدّهء روس درشت‏خوی بر شیروان‏ و شکّی و آپشرون‏1که ایرانیها آنرا بهشت گل نام داده بودند مسلّط شده و آنجاها را اداره نمودند.

بدین طریق فتح قفقاز که کلید تسخیر ایران و بین النّهرین و مصبّ‏ شطّ العرب و وصول بخلیج فارس و طریق هندوستان است برای روس‏ میسّر گردید.

بایرن و انگلستان

بایرن‏2از مشاهیر شعرای انگلستان است و انگلیسها بوجود او مباهات‏ مینمایند.چند سال قبل در هفتم رمضان 1322 لرد هالدان‏3وزیر جنگ سابق انگلیس در نطقی که در خصوص صفات ملّی آلمان و انگلستان‏ نمود گفت:«گاه میشود که ما انگلیسها فراموش میکنیم که در ظرف قرن‏ نوزدهم(سیزدهم هجری)ما فقط دو نفر ادیب که دارای شهرت در تمام‏ اروپا گردیدند بار آوردیم یکی بایرن و دیگری اسکات‏4».

همین بایرن که مایهء افتخار انگلستان است بارها در اشعار و تألیفات‏ خود اظهار تنفّر عظیم از هموطنهای خود نموده است.اینک نمونهء از آنها در ذیل ثبت میکنیم.در تیاتر خود موسوم به«دن جوآن»5چند بیتی دارد که ترجمهء آن بفارسی چنین میشود:

اگر سرتاسر انگلستان،ای افسوس،میفهمید که چه نفرتی اسم او احداث میکند، و با چه بی‏تابی دنیا منتظر است که ببیند ساعتی را که او(انگلستان)مغلوب شده جان میدهد، او که روزی مایهء امید عالمیان بود و اکنون بدترین دشمن‏ ملّتهاست و از هر طرف مبغوض است، چه در همان حینی که فریاد آزادی میزند زنجیر میاورد!

بایرن که از هموطنان خود دل‏سرد و متنفّر بود اغلب در غربت‏ بسر می‏برد و عاقبت نیز در موقعی که یونانیها برای استقلال خود در سنهء 1237 شورش نمودند بدان مملکت شتافت و داوطلبانه در جنگ کشته‏ شد.امروز یونانیان معنی مصراع اخیر قطعهء فوق را با یک وضوح‏ دردناکی در حقّ خویش احساس میکنند.

(1) Apcheron

(2) Byron

(3) Haldane

(4) Scott

(5) Alas!Could she but fully,truly,know How her great name is now throughout abhorred: How eager all the earth is for the blow Which shall lay bare her besom to the sword; How all the nations deem her their worst foe, That worse than worst of foes,the once adored False friend,who held out Freedom to Mankind, And now would chain them-to the very mind. Byron,Don Juan,Canto X,LXVII.

ورود

جناب مستطاب اجل آقای میرزا سلیمان خان که اخیرا در دورهء صدارت‏ آقای مستوفی الممالک در ایران متوالیا معاونت وزارت داخله و جنگ را در عهده داشتند و در اوایل محرّم سال گذشته در موقع مهاجرت رؤسای‏ ملّیون بقم تشریف‏فرما گشته و از آنجا بکاشان و اصفهان و بروجرد و قصر آمدند و بالأخره پس از تخلیهء کرمانشاه و قصر شیرین ببغداد و از آنجا با هیئتی از محترمین ملّیون باسلامبول تشریف آورده بودند پس از مدّتی‏ اقامت در پایتخت دولت علیّهء عثمانی بملاحظه پیشرفتهای قشون ظفر نمون‏ عثمانی و قوای ملّی ایران در کرمانشاه و همدان درصدد مراجعت بوطن‏ عزیز بودند.ولی مقدّمة بعزم سیاحت پایتخت امپراطوری آلمان و ملاقات‏ دوستان و هموطنانی که در آنجا هستند ببرلن تشریف آورده‏اند.از صمیم‏ قلب کارکنان ادارهء«کاوه»ورود ایشان را تبریک گفته و کامیابی ایشان را در خدمات ملّی از خداوند مسئلت مینمایند.

تلگراف‏ تسلیت اعلیحضرت سلطان احمد شاه

اعلیحضرت سلطان احمد شاه بمناسبت وفات امپراطور اتریش فرانسوا ژزف‏1تلگراف تسلیت ذیل را باعلیحضرت امپراطور حالیه کارل‏ فرستاده‏اند:

«از خبر اسفناک واقعهء غم‏انگیزی که بواسطهء وفات عمومی بزرگ‏ اعلیحضرت امپراطور و پادشاه بآن اعلیحضرت وارد آمده بسیار افسرده‏ گشتم و قلبا با اعلیحضرت و خانوادهء امپراطوری در تأثّر و تحسّر شریک‏ میباشم و امیدوارم که خداوند اسباب تسلیت آن اعلیحضرت را فراهم آورده‏ و ایّام عزّت ذات امپراطوری را از بلیّات مصون دارد».

سلطان احمد

ضمنا اعلیحضرت سلطان احمد شاه سفیر ایران دروینه را مأمور فرموده‏اند که در تشییع جنازه حضور بهمرسانیده و دسته گلی باسم‏ اعلیحضرت بروی تابوت بگذارد.

آخرین خبر

در وقتیکه شمارهء 8«کاوه»در شرف منتشر شدن بود خبر مسرّت اثر سقوط بخارست در تاریخ چهارشنبهء دهم صفر رسید و ما را بنوشتن این‏ مختصر واداشت.انشاء اللّه در شمارهء اینده مفصّلا از اوضاع آن سامان‏ خواننده‏گان محترم خود را مطّلع خواهیم داشت.

(1) Frane?ois Joseph